



سرگذشت نامه‌ها

زیر نظر اسماعیل سنگاری

شماره ۶

ناصرالدین شاه قاجار



پنجاه سال سلطنت

دکتر بهزاد کریمی | ۱۳۹۲



۱۳	یادداشت ناشر.....
۱۵	دربارهٔ مجموعه.....
۱۷	مقدمه.....
۱۹	فصل اول: از کهن میر تا طهران.....
۲۹	فصل دوم: شاه و امیر.....
۲۹	استقرار در دارالخلافه.....
۳۴	شورش سالار.....
۳۶	سرکوب بانی‌ها.....
۳۷	از امارت تا پدري.....
۴۲	رگ‌ها گشوده می‌شود.....
۴۷	فصل سوم: توطئهٔ داخلی، کشاکش خارجی.....
۴۷	میرزا آقاخان.....
۵۱	ترور و قساوت.....
۵۵	مُلک آرا.....

۵۷	تحت‌الحمایگی در دسر آفرین
۷۱	در آرزوی هرات
۸۳	آرزوی بربادرفته
۸۹	جیران پرشور، نوری عاقل
۱۰۴	نوری و صدارت با هم می‌روند
۱۱۵	فصل چهارم: از رؤیای دولت منتظم تا واقعیت «جناب آقا»
۱۱۵	نهادهای اندیشه‌های نوین
۱۲۹	قحطی اول
۱۳۴	از سپهسالار تا سپهسالار
۱۳۶	اندرزنامه نویسی
۱۴۱	قحطی دوم
۱۴۷	سپهسالاری دیگر
۱۵۸	راه آهن، منشأ ترقی
۱۶۹	تفحص اوضاع دنیا
۱۹۶	صدراعظم ماند و چادرش
۲۰۳	فراز و فرودی دوباره
۲۱۳	ضمایم:
۲۱۳	ضمیمه ۱: صورت عهدنامه جدید فی مابین دولتین علین ایران و انگلیس (عهدنامه پاریس)
۲۱۷	ضمیمه ۲: دستورالعمل نظم امور دولتی و مهام مملکتی
۲۱۹	ضمیمه ۳: متن امتیازنامه رویتزر
۲۲۵	اسناد
۲۴۱	کتابنامه
۲۴۷	نمایه

تاریخ گذشته همواره در خدمت فاتحان بوده است و سرگذشت فاتحان و بزرگان تاریخ آن گونه که آنان خواسته و پسندیده‌اند، رقم خورده. آیا باید به خبط تاریخی پنداشت که همه چیز را درباره همه فاتحان و بزرگان تاریخ بایسته است بدانیم؟!

مجموعه سرگذشت‌نامه‌ها با نثری روان و دلپذیر و به قصد آشنا کردن عموم ایرانیان و فارسی‌زبانان با شخصیت‌های مهم تاریخی ایران و جهان برای تمامی اقشار کتاب‌خوان جامعه تدوین شده است. این مجموعه به گونه‌ای شیرین و جذاب زندگی مهم‌ترین شخصیت‌های عصر باستان تا دوره معاصر را از لابه‌لای سنگ‌نگاره‌ها، دست‌نبرشته‌ها، پوست‌نبرشته‌ها و اسناد تاریخی، بر پایه واقعیات تاریخی موجود در این اسناد، در اختیار خواننده قرار می‌دهد.

در این مجموعه از زندگی‌نامه بزرگانی چون کوروش، داریوش و امیرکبیر خواهید خواند تا شخصیت‌های تاریخی‌ای چون ژولیوس سزار و نرون، امپراتوران روم.

لوگوی مجموعه "سرگذشت‌نامه‌ها" طرحی است برگرفته از ظرفی مفرغین که ماده شیر پراپت بالداری، غرش کنان، بر آن نقر شده است. این اثر متعلق به سده هفتم میلادی، اواخر عهد شاهنشاهی ساسانیان، است. بلندی آن ۴ و قطر آن ۲۶ سانتی‌متر است و به شماره اموال ۱۰۸.۱۹۸۷ در گالری آرتور م. سکلر در واشنگتن نگهداری می‌شود. این ظرف مفرغی نخستین بار به سال ۱۹۸۷ میلادی توسط همین گالری به نمایش عمومی گذاشته شد و به سال

۱۹۹۲ میلادی در کتاب Ancient Iranian Metalwork تألیف Paul و Ann C. Gunter
Jett معرفی گردید. در عصر ساسانی، شیرهای بالدار افزون بر ظروف سیمین و مفرغی، زینت
بخش پارچه ها و مهر های این امپراتوری نیز بودند.
امید است مجموعه سرگذشت نامه ها که شناخت نامه ای از شخصیت های تاریخی را
در بر می گیرد آغازی باشد برای درک بهتر و شفاف تر از تاریخ.

اسماعیل سنگاری

Maison de l'Orient et de la Méditerranée

UMR 5133 Archéorient

Université Lumière Lyon 2

Lyon, France

در تاریخ معاصر ایران دربارهٔ هیچ پادشاهی به اندازهٔ ناصرالدین‌شاه این همه اظهارنظرهای متناقض صورت نگرفته است. گذشته از دنیای پژوهش‌های تاریخی، در فضای عامیانه هم شاهد تکرار این ماجرا هستیم. هنوز که هنوز است روی استکان‌های کمرباریک و قلیان‌ها صورت ناصرالدین‌شاه نقش می‌بندد و افسانه‌های مربوط به او به صورت عجیبی جذاب است؛ گویی تودهٔ مردم تصویری مثبت از شاهی در سر دارند که مطابق با روایت‌های تاریخی، یکی از عوامل اصلی عقب‌ماندگی ایران در دورهٔ معاصر و مسئول از دست‌دادن قلمرو وسیعی از سرزمین اصلی ایران به شمار می‌رود. جالب است که مردم چگونه این چنین توانسته‌اند علاقه به امیرکبیر مصلح را با تمایل و یا نوعی همدلی با ناصرالدین‌شاه به‌عنوان آمر قتل امیر جمع کنند. این هم از آن دست مسائل بغرنج روان‌شناختی توده‌های ایرانی است که همچنان توجه جدی به آن نشده است و البته نمی‌توان با نظریاتی همانند نخبه‌کشی و امثال این‌ها قضیه را فیصله‌یافته تلقی کرد.

متأسفانه مباحث تاریخی مربوط به دورهٔ قاجار، در دورهٔ پهلوی با نوعی بدبینی یا بهتر است گفته شود به‌دلیل تخاصم موجود میان پهلوی و قاجار، با گونه‌ای بزرگ‌نمایی اشتباهات و کوچک‌نمایی اقدامات مثبت قاجاریه همراه بوده است.

مطالعهٔ دقیق اسناد و گزارش‌های تاریخی—آن چنان که در یک نمونهٔ درخشان پرفسور عباس امانت نشان داده است—می‌تواند دیدگاه رایج از ناصرالدین‌شاه را حداقل در پنجاه

سال ابتدایی زندگی او، یعنی تا زمان برکناری سپهسالار با تغییرات اساسی مواجه کند. تصویر شاهی که در پی این کوشش ترسیم می‌شود، تصویر یک شاه آرمان‌طلب، سازش‌ناپذیر با قدرت‌های بیگانه، اصلاح‌طلب و متغیرالحال است. او راه پدر را در آرزوی به دست آوردن هرات ادامه می‌دهد؛ با انگلیس به جنگ بر می‌خیزد؛ زبان فرانسه می‌آموزد و روزنامه‌ها و کتاب‌های فرنگی مطالعه می‌کند؛ شعر می‌سراید؛ نقاشی می‌کند؛ به‌عنوان اولین شاه ایران به دیار فرنگ می‌رود؛ هیئت وزیران و قشون به سبک نوین تشکیل می‌دهد؛ سفیران بیگانه را با جسارت تمام از مملکت بیرون می‌کند؛ دارالفنون تأسیس می‌کند و اصولاً در سال‌های ابتدایی حکومت خویش، در یک فضای اصلاح‌طلبی تنفس می‌کند.

بی‌گمان نقش مؤثر امیرکبیر و میرزا حسین‌خان سپهسالار را در جهت‌دهی به شاه نباید فراموش کرد. تداوم وجود و حضور چنین افرادی می‌توانست سرنوشت دیگری را برای شاه و ایران رقم بزند، اما به علل و عوامل متعددی که بخشی از آن‌ها در این کار مورد بررسی قرار گرفته‌اند، این‌گونه نشد. مؤلف به‌عنوان یکی از علاقه‌مندان به تاریخ قاجاریه تلاش نموده است تا این دوره پنج‌ساله زندگی ناصرالدین‌شاه را تا ۱۲۹۷ ق، یعنی زمان عزل میرزا حسین‌خان، به اجمال بررسی کند. البته مشخص است که حجم اطلاعات، اسناد و گزارش‌های مربوط به این مقطع زمانی به ما اجازه نداد تا با محدودیت‌های انتشار این مجموعه، به بررسی و مطالعه تمامی این موارد بپردازیم. مطالعه تفصیلی زندگی ناصرالدین‌شاه، آن هم در تمامی ابعاد، از سیاسی و اقتصادی گرفته تا فرهنگی و فکری، مستلزم انجام یک پژوهش درازمدت است که امید است در آینده انجام پذیرد؛ اگرچه نباید آثار درخشان فریدون آدمیت و پرفسور امانت را فراموش کرد.

مؤلف تلاش کرده است تا با انتخاب و بررسی برخی ابعاد کم‌تر بررسی شده زندگی سیاسی ناصرالدین‌شاه و با تکیه بر منابع دست اول در بازه زمانی پیش‌گفته، حرف‌های تازه‌ای بزند و یا لاقلاً داده‌های مناسبی را برای پژوهشگران و علاقه‌مندان به تاریخ قاجاریه فراهم کند. مؤلف برای جلب توجه خوانندگان یا تأکید بر برخی موارد، کلمه‌ها یا عباراتی را مؤکد کرده است. تأکیدهای دیگر که در منابع اصلی آمده بودند با توضیحی کوتاه میان دو قلاب مشخص شده‌اند. در پایان این مقدمه مختصر جا دارد سپاس‌گزار دوست گرانقدر، محمدرضا طهماسب‌پور باشم که از سر لطف تعدادی از تصاویر این کتاب را در اختیارم قرار داد.

«در شب یکشنبه ششم هلالی شهر صفرالمظفر سنه ۱۲۴۷، مطابق هفدهم ژولیه [ژوئیه] سنه ۱۸۳۱ در قریه کهن میر از قراء تبریز به دنیا آمد.»^۱ شاید آن گونه که امانت می گوید و آن چنان که اعتمادالسلطنه، مورخ دربار ناصری نقل کرده، تولد شاه آتی مملکت ایران در روستایی دورافتاده چندان غیر عادی نمی بوده است، زیرا این احتمال وجود داشت که شهری همچون تبریز در معرض بیماری وبا قرار گیرد یا آن که دودمان ایلی قاجار به یاد ایام قدیم چادرنشینی و به رسم معهود، در زمان تولد ناصرالدین در بیرون از شهر اقامت داشته اند.^۲ پدرش محمدشاه، یکی از متفاوت ترین پادشاهان ایران بود. در عین آن که از خاندانی ترکمن و جنگاور به پا خاسته بود، به آموختن انواع هنر تمایل داشت و حتی گفته می شود خط را نیکو می نوشت.^۳ این تغییر تقریباً ناگهانی در تغییر سلوک شاهزادگان قاجاری را باید در تعدیل اندیشه عشائری و هم چنین به کارگرفتن میراث پایدار ایرانی جست و جو نمود که در خاندان پربهره دیوانی فراهانی نمود یافته بود. به هر روی او شاهی بود آرام و عزلت نشین که گویا آموزه های معنوی کسانی چون حاجی میرزا آقاسی (صدر اعظم بعدی) — که حکم مرادش را داشتند — در اتخاذ این خلق و خوی کم تأثیر نبوده است؛ اگر چه

۱. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، *المآثر والآثار*، به کوشش ایرج افشار، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۱

۲. عباس امانت، *قبلة عالم*، ترجمه حسن کامشاد، نشر کارنامه، تهران ۱۳۸۳، ص ۶۶

۳. همان، ص ۶۷ و هم چنین بی نوشت ۶ فصل اول

نی‌توان از نبردهای او، به‌ویژه مقابله طولانی‌مدت و فرسایشی هرات به آسانی عبور کرد.^۱ مادرش، ملک جهان (مهدعلیای بعدی) زنی جسور و بی‌پروا بود و یکی از ارکان تصمیم‌گیری دربار به شمار می‌رفت و برخلاف همسرش، تلاش می‌کرد تا خود را حتی در امور جزئی دربار درگیر نماید. آن‌گونه که از منابع بر می‌آید، زنی صاحب‌ذوق بوده و استعداد خط و طبع شعر هم داشته است. اما با وجود این، رابطه حسنه‌ای میان او و محمدشاه برقرار نمی‌بوده و البته حدس و گمان‌های متفاوتی در این باره مطرح شده است.^۲

آموزش و تربیت ناصرالدین نیز معجونی توأم با عرفان و فرهنگی مابوی بوده است. کار تربیت بر عهده سرپرست فرانسوی تازه‌مسلمان فرزندان محمدشاه، مادام گل‌ساز بود^۳ و مسئولیت آموزش متعارف آن زمان به ملاباشی وقت، محمود نظام‌العلماء سپرده شد. بس آشکار است که تفاوت محتوای آموزش‌های ناسازگار و البته ناقص موجب تربیت دلخواه ولیعهد نگردید. او با توجه به نفوذ زبان ترکی در دربار قاجار، گویا تا چند سال ابتدایی نوجوانی قادر به تکلم به زبان فارسی نبود یا لاقلاً در صحبت به آن دچار مشکل جدی بود. آموزش زبان‌های فرهنگی که البته جای خود دارد. تلاش معلمان زبان فرانسه—که در آن زمان زبان فرهنگی و حاکم بر اروپا بود—هم به جایی نرسید.^۴ به هر روی ناصرالدین‌شاه نه در فرایند رسمی آموزش درباری شاهزادگان، بلکه با تلاش مضاعف، سالیان بعد موفق به فراگیری کامل زبان فارسی شد؛ چنان‌که به سلاست و روانی سخن می‌گفت و می‌نوشت و حتی شعر می‌سرود.

ناصرالدین در خردسالی با رضایت قلبی پدر و با هدایت و تلاش حاجی میرزا آقاسی که به تازگی عهده‌دار صدارت عظمی شده بود، به ولایتعهدی منصوب شد.^۵ مسئله ولایتعهدی شاهزادگان در دربارهای ایرانی پس از اسلام همواره محل تنازع و کشمکش میان گروه‌های درباری، دیوانیان، زنان حرم‌سرا و نظامیان با یکدیگر بوده است. ولایتعهدی ناصرالدین نیز مستثنی از این موضوع نبود و چه بسا اگر ابرام و پایمردی ملک جهان بر ولایتعهدی فرزندش نبود، دو تن از رقیبان او، قهرمان میرزای مورد حمایت روس‌ها یا فریدون میرزای مخالف قهرمان میرزا به این مقام نائل می‌شدند.

۱. برای اطلاع از فشرده‌های از تاریخچه قضیه هرات در دوره قاجاریه، نک علی‌اصغر شمیم، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، انتشارات علمی، تهران ۱۳۷۰، صفحات متعدد

۲. برای اطلاع از برخی از این گمانه‌زنی‌ها، نک امانت، *قبله عالم*، صص ۷۱ و ۷۲

۳. عباس اقبال، «مادام حاجی عباس گل‌ساز»، *مجله یادگار*، سال سوم، ش ۶ و ۷ صص ۱۰۶-۱۰۹

۴. امین‌الدوله، *خاطرات سیاسی*، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، انتشارات امیرکبیر، تهران ۲۵۳۵ شاهنشاهی، ص ۱۳

۵. سیهر، *ناسخ‌التواریخ*، به تصحیح و حواشی محمدباقر بهبودی، کتاب‌فروشی اسلامیة، تهران ۱۳۸۵ ق، ج ۳، ص ۱۴۷

اما حوادث بسیاری در راه بود تا ناصرالدین به درستی ولیعهد خوانده شود. یکی از حوادث مهم زندگی ناصرالدین خردسال، ملاقات با تزار روس، نیکلا در ایروان بود. در زمان قاجاریه باب شده بود برای عذرخواهی رسمی یا ابلاغ تبریک و تسلیت شاه، یکی از شاهزادگان مقبول شاه و ترجیحاً ولیعهد، به ملاقات با روس‌ها، به‌ویژه امپراتور نائل شود. این دیدار ناصرالدین نیز مستثنی از این قاعده نبود. سیاست خارجی ایران اقتضا می‌کرد در این زمان ناصرالدین با تزار ملاقات کند و رای او را برای اهدای که مدّ نظر داشت، در مقطع فعلی قضیه هرات جلب نماید. ناصرالدین گویا با هدایت و راهنمایی میرزاتقی خان وزیر نظام (امیرکبیر بعدی) با بلندطبعی از پذیرفتن پیشنهاد روس‌ها برای اقامت در محلی در خور شاهزاده و هیئت همراه سر باز زد و ترجیح داد در چادر خویش در حومه ایروان اقامت کند. البته مورخان متملق درباری بعدها و بعد از قدرت گرفتن ناصرالدین، این اقدام او را با انواع چاپلوسی‌ها آلودند و او را به نشر متکلف مصنوع ستودند. تزار با روی باز از سر لطف و مهربانی یا سرمست از باده سیطره و پیروزی، ناصرالدین خردسال را پذیرفت و قول داد از او در همه مراحل پشتیبانی کند.^۱

محمدشاه در ۱۲۵۵ ق از ناصرالدین خواست به تهران نقل مکان کند.^۲ احضار به پایتخت و خالی کردن صحنه آذربایجان برای رقیبی همچون قهرمان میرزای روسوفیل، تهدیدی عظیم برای ولایتعهدی ناصرالدین به شمار می‌رفت. آذربایجان از دیرباز، به‌ویژه از دوران قاجار به این سو، جایگاهی بس مهم در جغرافیای سیاسی ایران یافته بود؛ بدین معنی که شاهزاده حاکم آذربایجان طبق الگویی پذیرفته شده، ولیعهد بعدی تلقی می‌شد. گویا در این میان خردسالی و عدم بلوغ جسمانی ناصرالدین بزرگ‌ترین نقطه ضعف او به شمار می‌رفت و او را در میان رقیبان سیاسی مورد تأیید همسایه شمالی (روسیه) به برگ از پیش بازنده‌ای تبدیل کرده بود. روس‌ها با فراموش کردن قول تزار نیکلا به شخص ناصرالدین و همراهان در سفر ایروان تصمیم گرفتند توجه خود را از او برگردانده، معطوف برادر شاه، قهرمان میرزا کنند.^۳ در خلال این تغییر موضع تقریباً ناگهانی، تلاش‌های پرداننده میرزاتقی خان برای جلب توجه همسایگان و البته پایتخت‌نشینان به سمت ناصرالدین نوجوان هم با ناکامی مواجه

۱. رضاقلی خان هدایت، *روضه‌الصفای ناصری*، به تصحیح و تحشیه جمشید کیانفر، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۸۰، ج ۱۵ (۱۰)، ص ۸۲۰۵؛ سپهر، *ناسخ‌التواریخ*، به تصحیح و حواشی محمد باقر بهبودی، کتاب‌فروشی اسلامی، ج ۲، ص ۲۶۲

۲. همان، ج ۲، ص ۳۳۳

۳. همان‌جا

گردید.^۱ دوران اقامت تقریباً ده‌ساله در تهران، چیزی جز پریشانی فکر نصیب ناصرالدین و منسوبانش نساخت. آن‌گونه که از روایات تقریباً غیررسمی استنباط می‌شود، رفتار شاه با ولیعهد رسمی مملکت به شیوه معمول پدری و پسری و شاهی و ولیعهدی نبوده است و گویا تقاری عظیم از ناصرالدین یا مادرش در دل شاه جای گرفته بود. البته می‌توان حدس و گمان‌هایی را در این باب مطرح ساخت مانند این‌که ناصرالدین فرزند ناخواسته محمدشاه و ملک جهان بوده یا اساساً ناصرالدین فرزند محمدشاه نبوده است که این روایت آخری البته در میان درباریان بیش‌تر دهان به دهان می‌چرخید.^۲

از دیگر سو، در مدت غیبت ملک جهان از پایتخت، حرم‌سرای شاهی تهران، زنان دلفریب دیگری را به محمدشاه عرضه کرد؛ آن‌چنان که محمدشاه بدون توجه به مقام و موقع ناصرالدین، دل در گرو فرزندان زنان صیغه‌ای گذاشت که از جمله می‌توان به عباس میرزای سوم (ملک‌آرای بعدی) اشاره کرد. پسر یک زن سنی کرد که گویا با پشتیبانی حاجی میرزا آقاسی به رتبه نیابت سلطنت صعود کرد.^۳ به هر روی مجموع این حوادث موجب گردید ناصرالدین و مادرش اوقات سختی را در تهران تجربه کنند.^۴

قهرمان میرزا خیلی زود در ۱۲۵۵ ق آرزوی سلطنت بر ایران را با خود به گور برد. این بار نیز گویا صغر سن ناصرالدین بزرگ‌ترین دلیل کنار گذاشتن او از مناسبات قدرت بود. حال شاه بد بود و بیماری‌اش با گذشت زمان صعب‌تر می‌گردید. سفرای روس و انگلیس از ترس ایجاد منازعات جانشینی در کشور—که البته بیش از هر چیز بر خلاف منافع آن‌ها بود—این بار متوجه بهمن میرزا، برادر شاه که بعد از درگذشت قهرمان میرزا حکومت آذربایجان را هم در اختیار داشت شدند. بهمن میرزا متمایل به روس‌ها بود و انگلیسی‌ها به‌رغم تأیید ضمنی و اولیه بهمن میرزا، در تلاش برای سرمایه‌گذاری بر عنصری متمایل به خویش بودند. هم‌راهان ناصرالدین و در رأس همه آن‌ها، ملک جهان به درستی و با زیرکی از این روزنه اختلاف نهایت بهره را بردند و خود را به سفارت انگلیس نزدیک کردند. چرخش تلویحی انگلیس از سمت بهمن میرزا به ناصرالدین، موجب خشم روس‌ها شد و آن‌ها با اتکا به جایگاه خویش در منطقه و از طریق تهدیدات مکتوب و شفاهی، دربار را برای به رسمیت

1. FO 56/60. McNeil to Backhouse, Private, Tehran, 31 January 1838, enclosure: Bonham to McNeil, Tabriz, 2 January 1838 (به نقل از: امانت، قلمه عالم، ص ۸۲)

۲. شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، با مقدمه عباس اقبال آشتیانی، به کوشش عبدالحسین نوایی، انتشارات بابک، ۲۵۳۵ شاهنشاهی، صص ۴۳، ۱۲۴

۳. مقدمه نوایی بر شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا

۴. دوست‌علی خان معیرالممالک، رجال عصر ناصری، نشر تاریخ ایران، تهران ۱۳۶۱، ص ۳۶

شناختن نیابت سلطنتِ بهمین میرزا تحت فشار گذاشتند. تهدیدات گویا آن چنان بوده است که آقاسی را هم وادار به واکنش کرد و باعث شد تا او متمایل به اردوی ناصرالدین ولیعهد گردد.^۱ روی گردانی آقاسی چه از روی ترس از زد و بند ناصرالدین با سفارت انگلیس و عهدشکنی روس‌ها، چه به خاطر تنفر از روس‌ها، هر چه که بود موجب تقویت جدی جبهه ناصرالدین نوجوان و موضع ملک جهان گردید. گویا در این میان تقدیر هم به نفع ناصرالدین ورق می‌خورد: بیماری محمدشاه تداوم یافت تا آن زمان که ناصرالدین از بلوغ جسمانی برخوردار شود و ردای سلطنت برانده‌اش گردد بدون آن که دیگر رقیبی بخواد این ضعف را به رخ او بکشد. آقاسی در هوای تداوم صدارت عظمی در دوران فرزند مرید خویش، تلاش همه‌جانبه‌ای را برای از میان برداشتن رقیبان او آغاز کرد. مقرر شد بلوغ ولیعهد در ۱۲۶۱ ق— مصادف با چهارده‌سالگی ناصرالدین— با ازدواجی در شأن یک شاهزاده قجر به نمایش گذاشته شود. گلین، دختری از تبار ترکمن برای وصلت انتخاب شد و دربار تهران در تکاپوی فراهم ساختن تشریفاتی بس مجلل برای این ازدواج افتاد.^۲ روس‌ها اما هم چنان در پی طعمه بهمین میرزایی خویش بودند. تداوم وخامت حال شاه با وجود اعلام بلوغ جسمانی شاه، روس‌ها را برای حمایت از ناصرالدین قانع نکرده بود. آن‌ها در این اندیشه که روی کار آمدن ناصرالدین متمایل به انگلیسی‌ها، پیشبرد مقاصد آن‌ها را در ایران کند یا حتی ناممکن خواهد ساخت، بر سن اندک شاهزاده تأکید می‌کردند. گویا مناسبات قبیله‌ای و ضعف قوئلوها که ناصرالدین و مادرش منتسب به آن بودند نیز پیشرفت ادعای روس‌ها و بهمین میرزا را تسهیل کرد.

انگلیسی‌ها در مقابله با روس‌ها بر حمایت خویش از ولایتعهدی ناصرالدین افزودند. این مسئله همراه با پاک‌سازی پایتخت از وجود مخالفان صدراعظم که به لطف مرید و مرادبازی‌های آقاسی و شاه حاصل شد،^۳ اندکی کفه ترازو را به نفع ناصرالدین سنگین کرد. سر و سامان یافتن اوضاع سیاسی به نفع جبهه مشترک آقاسی— ناصرالدین، توجه صدراعظم را معطوف دیگر رقبا کرد؛ از جمله اصف‌الدوله پشتیبیان بزرگ بهمین میرزا که حکومت خراسان را داشت، به امر ملوکانه به سفر اجباری (= تبعید) عتبات عالیات فرستاده شد و بهمین میرزا که پشت خود را خالی دید، ترجیح داد با سفر به تهران و به دست

۱. ابراهیم صفایی، یکصد سند تاریخی، انتشارات الحمن تاریخ، بی‌تا، سند ش ۱۷

۲. هدایت، روضة‌الصفای ناصری، ج ۱۵ (۱۰)، صص ۸۳۱۳—۸۳۱۵

3. FO 116/60, Sheil to Aberdeen, no. 130, Tehran, 20 November 1845, enclosure no. 1: Aqasi to Muhammad Shah & Ibid. enclosure no. 2: Muhammad Shah to Aqasi. (۱۰۱ و ۱۰۰ صص عالم، قبله عالم، (به نقل از: امانت، قبله عالم، صص ۱۰۰ و ۱۰۱)



تصویر شماره ۱: ناصر الدین شاه در سال‌های ابتدای حکومت